

# گذار "دیالکتیک"

## جهش عظیم در تفکر بشری

امیرنیک آنین

### فصل ششم - منطق دیالکتیک

#### درس ۳۸ - مختصات عام منطق دیالکتیک و قوانین اساسی آن

- ۱- مختصات عام منطق دیالکتیک
- ۲- رابطه منطق دیالکتیک و منطق صوری
- ۳- قوانین عمومی دیالکتیک و منطق دیالکتیک
- ۴- دو مرحله منطق دیالکتیک

منطق دیالکتیک مرحله جدیدی از تکامل دوره منطقی تفکر و سنن برتری است از مجموعه قیاس و استقراء، پیوند تجربه و تعمیم، پراتیک و تئوری است. اگر چه هسته ها و اندیشه هایی در زمینه منطق دیالکتیک از زمان باستان و هم چنین سپس در فلسفه کانت و هگل ظاهر گشت ولی تدوین علمی آن مربوط است به پیدایش فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک. پس از آشنایی با جای منطق دیالکتیک در تکامل عمومی منطق، اینک مختصات عام و قوانین و مراحل آن را بررسی کنیم.

(۱)

دوره منطقی یا لوژیک تفکر بشری، در حقیقت با گذار به مرحله دیالکتیک یک جهش عظیم انجام می دهد که عبارت است از گذار از منطق فرم و صورت به منطق مضمون. نه موضوع مرحله سیلوژیستیک (منطق ارسطویی) و نه موضوع مرحله متدلوژیک (منطق بیکن و دکارت) هیچ کدام، مضمون مفاهیم و تطابق مفاهیم و احکام با واقعیت نبود. از نظر نحوه تفکر عقلایی نیز در هر یک از آن دو مرحله، یک جنبه از چگونگی سیر و شیوه منطقی تفکر بشری مطلق شده بود: در مرحله قیاس، نتیجه گیری از احکام کلی و سیر از کل به جزء، در مرحله استقراء بر عکس سیر از جزء به کل و نتیجه گیری از تجربه مشخص. با وجود آن که هر یک از آن ها پله های بلند پایه ای در راه عروج خرد انسانی و ژرف شدن شناخت بشر به شمار می روند، ولی در شرایط تاریخی معین تکامل جامعه بشری محدودیت های آن ها آشکار شد.

مرحله جدید تکاملی، هم زمان با پیدایش تئوری عمومی ماتریالیسم دیالکتیک، زمینه پیدایش منطق دیالکتیک را - به صورت علمی - و به عنوان دوران جدیدی از تکامل دوره لوژیک تفکر بشری آماده ساخت. در این دوران دیگر منطق تنها به شکل سیر تفکر و توجه به صحت صوری استدلال و استقراء محدود نمی شود، بلکه به بطن، به کنه می رود، به مضمون می پردازد، به تطابق احکام و مفاهیم با واقعیت نظر دارد.

منطق دیالکتیک تئوری مربوط به علم منطق است و جزئی است از ماتریالیسم دیالکتیک، موضوع آن عبارت است از سرشت شناختی و ظرفیت معرفتی (گنوسولوژیک) اشکال منطقی، تداخل و تأثیر متقابل دیالکتیک آن ها.

یعنی مطالعه این موضوع که مثلا مفهوم یا حکم یا استنتاج چه قدرت شناخت دارند، تا چه حد واقعیت را منعکس می کنند، چگونه بر هم تأثیر می کنند و شیوه های مختلف تفکر

منطقی نظیر تجزیه و ترکیب و یا بررسی تاریخی و منطقی چه نیروی شناخت و نفوذ در مضمون و تطابق با واقعیت را دارا هستند و این شیوه ها چه رابطه متقابلی با هم دارند . منطق دیالکتیک اولاً: مناسبات موجود بین نظرگاه های مختلف منطقی (سیر از کل به جزء و از جزء به کل )

ثانیاً: پیوند بین مراحل مختلف تکامل تفکر منطقی (بین قیاس و استقرار و آنالوژی ) ثالثاً شالوده معرفتی آن ها ( شکل های شناخت چه طبیعت و قدرتی دارند ، تا چه حد رازگشا هستند و این قدرت بر چه شالوده مادی متکی است ) رابعاً رابطه بین قانونمندی منطقی و قانونمندی واقعی ( تطبیق روند شناخت با واقعیت عینی) را مطالعه می کند .

به این ترتیب منطق دیالکتیک عبارت است از فلسفه منطق از دیدگاه دیالکتیک ماتریالیستی .<sup>◇</sup>

منطق دیالکتیک به عنوان یک علم فلسفی خود منطق نیست که علم جداگانه ای است، وسیله ای است برای کشف ماهیت درونی پدیده ها، وسیله ای است برای درک چگونگی رشد و تکامل پدیده ها ، وسیله ای که می تواند این رشد و تکامل را در اندیشه ما انعکاس دهد . به این علت است که بسیاری از پژوهندگان مارکسیستی معتقدند که منطق دیالکتیک بخشی است از دیالکتیک عمومی . یعنی آن بخش از دیالکتیک است که در درباره مفاهیم و احکام ، از نظر تطابق آن ها با واقعیت بحث می کند . در هر صورت روشن است که :

منطق دیالکتیک منطق مضمون است نه منطق فرم و صورت .

پس منطق دیالکتیک آموزش دیالکتیک ماتریالیستی است در زمینه عام ترین قوانین تفکر منطقی علم قوانین و اشکال انعکاس جهان عینی و رشد و تغییر آن در تفکر ما و قانونمندی های شناخت حقیقت است .

(۲)

تعیین جا و نقش منطق دیالکتیک به هیچوجه به معنای نفی ضرورت و صحت منطق صوری نیست . بلکه بر عکس منطق دیالکتیک در بر گیرنده منطق صوری نیز هست . منطق دیالکتیک ، حلقه قیاس و استقراء را که در سیستم های ارسطو و بیکن جدا و مجزا از هم بود به هم پیوند می دهد و استنتاج منطق سیلوژیستیک و تجربه منطق متدولوژیک را با یکدیگر مرتبط می سازد و در یک سیستم واحد، عمل و تئوری را در بر می گیرد . پس منطق دیالکتیک در عین حال که جهشی است به سوی مرحله عالی تر تفکر منطقی نتیجه و سنتر همه دستاوردهای دوره های قبلی است و بر شالوده آن ها و با استفاده از آن ها مرحله نوین و عالی تر منطق را استوار می کند .

رابطه منطق دیالکتیک را با منطق صوری می توان به رابطه موجود بین ریاضیات عالی و حساب تشبیه نمود . واضح است که ریاضیات عالی با وجود آن که مرحله عالی تر و جهشی در این علم است به هیچوجه نافی حساب نیست، آن را قبول دارد و به کار می برد . منطق دیالکتیک نیز با وجود ویژگی های خود و قوانین خاص خویش، منطق صوری و قوانین و قواعد آن را نه تنها رد نمی کند بلکه آن ها را به کار می برد ، منتهی مرزهای کاربست آن را نشان می دهد و محدودیت هایش را خاطر نشان ساخته و به مضمون احکام و مفاهیم و تطابق آن ها با واقعیت توجه دارد . منطق دیالکتیک درصدد کشف ماهیت درونی پدیده ها است و آن ها را در رشد و تکامل خود، در رابطه متقابل با یکدیگر و قانونمندی هایشان در نظر می گیرد .

<sup>◇</sup> به همین جهت و برای نشان دادن این تفاوت کیفی و موضوع گسترده و به کلی جدید آن، برخی از فلاسفه مارکسیست، منطق دیالکتیک را «متالوژیک دیالکتیک» یا «متالوژیک فلسفی» نام نهاده اند .

منطق دیالکتیک، منطق مضمون است زیرا که از تئوری انعکاس واقعیت در شعور مایه می گیرد و از آن جا که جهان هستی در حال رشد و تغییر دائمی است، اشکاف تفکر، مفاهیم و مقولات نیز باید بر همین شالوده انعکاس و تغییر و تکامل، بنا شود و این تغییرات را منعکس کنند و گرنه دیگر شکل انعکاس واقعیت عینی نخواهد بود. به همین جهت هم مسئله اساسی در منطق دیالکتیک درستی اعمال (اپرسیون ها) و ترکیبات صوری مفاهیم نیست بلکه این است که چگونه این حرکت و تغییر کیفی و تضاد درونی پدیده ها و اگذار از یکی به دیگری در مغز منعکس شود. (و در این رهگذر حتما لازم است که درستی عملیات و ترکیبات صوری مفاهیم نیز رعایت شود)

(۳)

از تعریفی که برای منطق دیالکتیک به منزله بخشی از دیالکتیک عمومی - ناظر بر مفاهیم و احکام و از جهات تطابق آن ها با واقعیت کردیم این نتیجه حاصل می شود که قوانین کلی دیالکتیک را در این مورد هم باید به کار برد. زیرا که این یک اصل کلی است که قوانین هر سیستم عالی تر و کلی تر در سیستم های جزء آن لازم الاجرا است. مثلا قوانین عمومی زیست شناسی به هنگام مطالعه پستانداران باید به کار رود و یا قوانین عمومی مربوط به پستانداران در مورد مطالعه انسان نیز جاری است. یا مثلا اگر بخواهیم وضع و مشخصات مصر را مطالعه کنیم می بایست قوانین عمومی مربوط به ماهیت و عواقب راه رشد سرمایه داری را در پیوند با نفوذ و سلطه استعمار نوین در نظر داشته باشیم. در مورد رابطه دیالکتیک عمومی و منطق دیالکتیک نیز چنین است. یعنی قوانین عمومی دیالکتیک نه تنها در طبیعت و جامعه بلکه در تفکر و منطق انسانی نیز جاری است و همان طور که مطالعه طبیعت یا جامعه بشری و پژوهش قوانین آن بدون توسل به چراغ راهنمای قوانین عمومی دیالکتیک، به بیراهه خواهد رفت، در مورد قوانین تفکر و منطق نیز باید آن ها را به کار بست تا به راه خطا نرفت.

منطق دیالکتیک بخشی از دیالکتیک است و قوانین سه گانه و مقولات آن را در مورد اعمال منطقی و طبیعت و قدرت شناختی اشکال منطقی در تکامل و تغییر آن ها به کار می برد.<sup>۷</sup>

(۴)

گذشته از این اصل که قوانین عام تر و گسترده تر را باید در سیستم های پایین تر جزء آن به کار برد و نتیجه قوانین عمومی دیالکتیک را باید در منطق دیالکتیک در نظر داشت، منطق دیالکتیک دارای قوانین خاص خود است.

تئوری شناخت می آموزد که شناسایی بشر از دو مرحله اساسی می گذرد: مرحله تجربی (امپیریک) و مرحله تعقلی (لوژیک). مطالعه این دو مرحله نشان می دهد که چگونه منطق دیالکتیک شیوه پژوهشی خود را بر این دو مرحله و پیوند و تفاوت آن ها استوار کرده و نقایص و نارسایی های منطق صوری را مرتفع ساخته و واقعا دوران جدیدی را در تفکر منطقی گشوده است. سیر تفکر دیالکتیک را نیز می توان بر همان شالوده به دو مرحله تقسیم کرد: مرحله تجربی و مرحله نظری

- مرحله تجربی تفکر دیالکتیک شامل تجربه و مشاهده مستقیم و تحقیق درباره اشیاء و پدیده ها و جمع آوری اسناد و مدارک و فاکت ها است. این مرحله در ایجاد تفکری صحیح، فوق العاده ضروری است. فردریک انگلس می گوید: «در هر رشته دانش، خواه شناخت طبیعت باشد خواه جامعه، باید از واقعیات آغاز کرد. نباید روابط را در ذهن آفرید و سپس آن ها را به

<sup>۷</sup> اگر چه هنوز مقولات تئوری منطق دیالکتیک مورد بحث و تحقیق است ولی همه پژوهندگان مارکسیسم بر اهمیت رابطه دیالکتیک بین دو مقوله تاریخی و منطقی تکیه می کنند و نقش مهم مقولات مجرد و مشخص، مضمون و شکل، ساده و بغرنج (و رابطه دیالکتیک بین آن ها) را در تئورین این تئوری خاطر نشان می سازند.

واقعیت عینی تحمیل کرد ، بلکه باید این روابط را از خود واقعیت بیرون کشید و پس از یافتن آن ها تا حد امکان وجود این روابط را از طریق تجربه و عمل به اثبات رسانید».

مثلا اگر بخواهیم نتایج اصلاحات ارضی یا علل و بوی آمدهای نظامی گری را در رژیم گذشته ایران بررسی کنیم می بایست از مشاهده نظامی گری را در رژیم گذشته ایران بررسی کنیم ، می بایست از مشاهده مستقیم ، عینی موجود بود ، از فاکت ها و مدارک شروع کنیم . باید مثلا در مورد اول، عده دهقانان و مقدار زمین ها و سرمایه داران مانده بود و راه های تصاحب اراضی جدید توسط سرمایه داران و جهات مختلف سیاست کشاورزی و مالی و دهقانی و رژیم پهلوی در این زمینه و تمام واقعیات را مشاهده کرده و در نظر آوریم و همه فاکت های ممکن را که در این باره هست به دست آوریم و یا در مورد دوم سیاست های امپریالیستی که منشأ نظامی گری بود و دکتترین های نظامی و سیاسی مربوطه و نقشه های مشخص نو استعمار و پدیده و نقش ژاندارم محلی در منطقه و شیوه های اجرای نقشه های نو استعماری و مخارج تسلیحات و تأثیر مشخص آن در رشته های مختلف را همان طور که بود یعنی به صورت فاکت و واقعیت، یا به تفکر و مطالعه قرار دهیم .

پس تجربه و مشاهده و تحقیق و جمع آوری فاکت ها و سائلی است برای شروع از واقعیات ، برای آن که روابط بین مفاهیم و احکام را نه از ذهن و تصور خود بلکه از واقعیت بیرون بکشیم. بدون این مرحله ممکن نیست که منطق ما از لحاظ تطابق با واقعیت و انعکاس مضمون راهی درست بیابد.

ولی با وجود اهمیت بسیار این مرحله به خودی خود و به تنهایی خاتمه راه و حلال مشکلات نیست. تفکر دیالکتیکی و صحیح تنها به تجربه و تحقیق فاکت ها محدود نمی شود. عیب اساسی و نقص اصولی سیستم های تفکر پوزیتیویستی در این است که خود را تنها به همین جا محدود میکنند و برای مرحله دوم اهمیت قائل نیستند.

- مرحله دوم تفکر دیالکتیکی را مرحله نظری ( تئوریک ) می نامیم که مرحله پروراندن و نتیجه گیری از فاکت ها است.

مرحله دوم، تئوریک، دارای دو هدف اساسی است. نخست شناخت ساختمان سیستم و تعیین استروکتور یا ساختار شیئی و پدیده مورد مطالعه و دوم یافتن سیر تکاملی سیستم مورد تحقیق و روند تاریخی رشد آن. مثلا در مورد مثال هایی که گفتیم (بررسی اصلاحات ارضی و نظامی گری) کار تنها به گردآوری فاکت ها و توجه به وقایع پایان نمی یابد، بلکه باید به مرحله نظری تفکر دیالکتیکی گذر کرد و در هر مورد فاکت ها را تجزیه و تحلیل کرد ، طبقه بندی کرد ، روابط بین آن ها را یافت، به ماهیت و مضمون روابط آن ها پی برد و ساختار سیستم مورد نظر را در تمامی و جامعیت خود به دست آورد و همچنین آن را با تاریخی که از سر گذرانده و مراحلی که پیموده و چه تغییراتی در چه حدودی و ابعادی و به چه صورتی در آن حادث شده بررسی نمود، علیت ها و قانونمندی های آن را کشف کرد . رسیدن به این دو هدف از طریق اسلوب های تحلیلی و تکوینی امکان پذیر می شود.

راه تفکر دیالکتیکی درست نمی تواند در نیمه راه و بدون مرحله دوم تمام شود و یا بدون مرحله اول آغاز گردد.

در نظر نگرفتن مرحله تجربی یا آمپیریک مساوی خواهد بود با تکیه به محتویات ذهن و گسستن از واقعیات و غلطیدن در اشتباه ذهنی گری یا سوژکتیویسم. بر عکس محدود شدن تنها به مرحله تجربی مساوی خواهد بود با غرق شدن در انبوه فاکت ها، بدون درک روابط و قوانین، بدون داشتن منظره کلی، بدون درک ماهیت و علیت. این هم در غلطیدن در اشتباه آمپیریک را به همراه می آورد.